

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان
حوت ۱۳۸۸



افغانستان به کجا می رود؟

این پرسش از مدتی به این سو میان روشنفکران، تشکلات سیاسی و در مجموع نزد برخی از مردم افغانستان مطرح است و بسیاری از پیچیده بودن اوضاع بحث می کنند، تا حدی که معتقد اند «خود امریکائی ها هم نمی دانند که چه می کنند» و به این باور رسیده اند که گویا امریکا و ناتو در افغانستان در مانده و به دنبال راه چاره ای جهت خروج ازین «تله» می باشند. این در حالیست که خود اینان بنا بر عدم شناخت دقیق از امپریالیزم و اشغال در تحلیل اوضاع در مانده شده و آن را حمله بر درماندگی اشغالگران به سرکردگی امریکا می نمایند. اینان که شناخت دقیقی از امپریالیزم و اشغال ندارند، سبکسرانه فکر می کنند که نارضایتی مردم از وضعیت، ناموفق بودن امریکا و اشغالگران متحد آن را در افغانستان می رساند و به این اصل اساسی توجه نمی کنند که اگر مردم افغانستان از وضعیت راضی باشند، تجاوز و اشغال معنائی نداشته، چون در یک نظام انقلابی که اصل برابری و خدمت به خلق سر لوح کار آن قرار دارد، مردم راضی بوده می توانند نه یک نظام پوشالی و مزدور طبقاتی که حافظ منافع اقلیت ستمگر ملاک و کمپرادور می باشد.

سازمان انقلابی افغانستان به عنوان یک سازمان پیشاهنگ، وظیفه خود می داند تا در چنین فرصت هائی به این پرسش ها با «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» پاسخ ارائه دارد و تا حد توان به چنین سردرگمی های فکری پایان دهد. به این خاطر نوشته «افغانستان به کجا می رود؟» را به پیشگاه اعضاء، هواداران، جنبش انقلابی و عموم زحمتکشان افغانستان تقدیم می دارد.

با به قدرت رسیدن بارک اوباما و عنوان نمودن سیاست های «انساندوستانه» و «انتقاد از سیاست های بوش» همگام با ماموران استخباراتی غرب، برخی از ساده لوحان سیاسی در کشور ما نیز به تبلیغات جالبی که گویا طلوع

«خدمت به انسان» از کاخ سفید دمیده، رو آوردند و وقتی او با اعلان کرد که به افغانستان توجه جدی خواهد داشت؛ بسیاری به امید معجزه ازین سیاه پوست شده که «حسین» را با نامش یدک می کشد و فکر کردند که «این بار کشور شان جور می شود» و دیگر از جنگ و درگیری در آن خبری نخواهد بود، مخصوصاً که او با چند بار «ختم غابله» افغانستان، «رنج های مردم» و «خروج» نیروهای امریکائی از افغانستان را نیز عنوان کرد. اما در عمل دیده شد که او بنابر ضرورت خاص این دوران و برای اینکه بالاخره امریکا دروغی برای گفتن داشته باشد، به کاخ سفید برده شده و از همان خطی که ستراتیژیست های سرمایه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی برای تأمین منافع امپریالیستی امریکا در آسیا تعیین کرده بودند، قدمی فراتر نگذاشته و به کمپنی های امپریالیستی نشان داد که مامور خوبی برای تأمین منافع آنها می باشد.

اینکه چرا او با اعلان کرد که دیگر نمی خواهد عراق را محور سیاست های خارجی خود قرار دهد نه به این خاطر که کمپنی های امریکائی دیگر فرشته شده و نفت خواری را ترک کرده باشند، بلکه سود و سودای این کمپنی ها را «پل برومر» حاکم امریکائی عراق قبلاً یکسره کرده بود. وی ذخایر ۱۵ میلیارد تنی نفت عراق را برای ۵ کمپنی امریکائی فروخت که حق داشتند روزانه تا ۶ میلیون بشکه را برای ۲۵ سال استخراج کنند و به اینصورت درین مرحله ماموریت خونین ۱۷۲ هزار سرباز امریکائی در آن کشور تا حدی به پایان رسید و باید سی هزار آن از عراق خارج و بر طبق سیاست جدید او با ما وارد افغانستان می شدند. اما او با هرگز از خروج کامل نیروهای خود از عراق چیزی بر زبان نیاورد چون تصمیم دارد که عراق را به عنوان یک پایگاه مهم در کنار ۷۳۶ پایگاه دیگرش در جهان نگهدارد تا از آنجا بتواند سایه شوم امپریالیستی اش را بر خاورمیانه سنگین تر حفظ کند.

درینجا نخست دلایلی را که چرا امریکا به اشغال افغانستان دست زد، می شماریم، بعد برای این حضور ابزار هایش را مورد ارزیابی قرار داده، نشان می دهیم که اشغالگران امریکائی طبق یک ستراتیژی سنجیده، وارد کشور ما شده و هنوز نه تنها به درماندگی نرسیده، که برای اشغال و استقرار بلند مدت اش در افغانستان و منطقه، بی هیچ تشویشی کار می کند.

۱. ایالات متحده امریکا به خاطر سلطه امپریالیستی اش مانند ۷۳۶ پایگاه دیگر خود در جهان که هر یک از منظر خاصی برایش اهمیت دارد، افغانستان را نیز اشغال نموده است. افغانستان نسبت به اکثر این پایگاه ها برای آن و متحدانش با اهمیت تر می باشد. همینکه کسی بداند که بالاخره چرا امریکا این همه پایگاه را با جنگ و دندان در تمام کره زمین نگه می دارد و از آنها چه سودهایی برای کمپنی های خود می کشد، به حقیقت اشغال افغانستان و سودهای حاصله از آن به آسانی پی خواهد برد. کسی که تجارب تاریخی اشغال و ماهیت امپریالیزم را بداند، این را به روشنی می داند که تا حال هیچ اشغالگری به دلخواه خود از منطقه اشغالی بیرون نشده که در مورد امریکا برای بسیاری از باشندگان زمین هنوز جنگ ویتنام فراموش نشد است. در حالیکه امروز افغانستان چند برابر ویتنام آن زمان برای امریکائی ها با ارزش می باشد.

۲. افغانستان به عنوان نقطه اتصال، پایگاه های امریکا را از طهران در شرق میانه تا اکیناوا و دیگوگارسیا در شرق دور وصل می سازد. حفظ این خط در آسیا در حقیقت حفظ سلطه امریکا بر قاره ثروتمند آسیا می باشد و موازی با آن کمپنی های امریکائی بازارها، مواد خام، آبراه ها و نیروی کار ارزان این قاره را در کنترل گرفته، آقائی خود را بر این بزرگترین قاره جهان اعمال می دارند.

۳. افغانستان در میان سلاح های هسته ئی کشورهای آسیائی (روسیه، چین، هند و پاکستان) و در مجاورت دو حوزه بزرگ نفتی دنیا (خاور میانه و آسیای میانه) قرار دارد. امریکا که به این دو حوزه چشم دوخته و بخشی از آنها را در کنترل دارد، اینک با حضور قوی نظامی در افغانستان از یکطرف بیش از قبل پایش را درین منطقه محکم نموده و در برابر هر مخالفتی می تواند به زودی عکس العمل نشان دهد و از سوی دیگر راه ورودش را به حوزه نفتی آسیای میانه و قفقاز باز داشته و ایران را تهدید می نماید.

۴. امریکا که سالها در مقابله با اتحاد شوروی ملیاردها دالر را به مصرف رساند و بالاخره ابرقدرت سوسیال-امپریالیستی را از پا درآورد و تیوریسن های بورژوازی احمقانه پایان تاریخ را اعلان نمودند، اکنون نه تنها روسیه که چین نیز به عنوان یک قدرت بزرگ امپریالیستی در حال تبارز می باشد. از جائیکه امپریالیست ها برای چاپیدن شیره جان خلق های جهان میان خود رقابت دارند، لذا امریکا از تبارز بار دیگر روسیه و برآمد چین به عنوان یک قدرت بزرگ اقتصادی و نظامی شدیداً نگران می باشد، بنابراین با حضور قوی در افغانستان می تواند از هر حرکت این دو کشور که حال در پیمان اقتصادی شانگهای متحد شده اند، جلوگیری نماید و این برای امریکا و منافع آن در آسیا حیاتی می باشد.

۵. امریکا با اشغال افغانستان به بهانه حادثه یازده سپتامبر این زمینه را پیدا کرد که برخی از نیروهایش را در آنرَبایجان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و قرغیزستان مستقر سازد (ازبکستان بعد از یک شورش که فکر می کرد در عقب آن دست امریکا قرار دارد، نیروهای امریکائی را از خاک خود اخراج کرد). علاوهً نیروی دریائی عظیمی را به این بهانه در آبهای بحر هند مستقر ساخت که طی هشت سال گذشته مصارف سوختی این ناوگان باجگیرانه از جاپان گرفته می شد و طیاره های بی پیلوت امریکائی نیز در پایگاه «شمس» در بلوچستان پاکستان استقرار یافتند.

۶. افغانستان سالانه بیش از ۴۰۰ ملیارد دالر از درک مواد مخدر سود به دامن امپریالیست ها می ریزد که نیم آن را انگلیس ها و بقیه را امریکائی ها می چابند. علاوهً ذخایر زیرزمینی افغانستان بیش از ۵۰۰ هزار ملیارد دالر ارزش دارند که به اینصورت افغانستان نه تنها به عنوان یک گذرگاه نظامی که به عنوان یک منطقه مهم اقتصادی برای امریکا و متحدان آن ارزش بزرگی دارد. امریکائی ها همین اکنون در صدد استخراج بزرگترین معدن طلائی افغانستان در بدخشان اند و انگلیس ها بر معدن بزرگ یورانیم افغانستان در هلمند شکم انداخته اند.

۷. امریکا که با تمسک به مبارزه به ضد تروریسم به افغانستان آمد، حال در صدد تهدید حریفان آسیائی اش توسط بنیادگرایان اسلامی می باشد و بنابراین به کمک آی اس آی پاکستان در تلاش در مشت گرفتن بیشتر جریانات بنیادگرا بوده که در زمان ضرورت فقط با این غول می تواند این حریفان را تضعیف و در نهایت از پا درآورد.

۸. افغانستان با شرایط خاص جغرافیائی آن، محل مناسبی برای آزمایش تسلیحات اشغالگران می باشد و کمپنی های تولید سلاح این کشورها قادر به پر رونق نمودن بازارهای شان ازین طریق شده اند. اشغالگران در هشت سال گذشته ۶۵۰۰ فقره اسلحه را در افغانستان آزمایش نموده و روز تا روز سلاح های پیشرفته تری را به بهانه جنگ با طالبان وارد افغانستان می نمایند.

۹. مصارف امریکائی ها در افغانستان پول های سرسام آورست که تا حال حدود یک تریلیون (۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) دالر رقم خورده است. مصرف هر سرباز امریکائی در افغانستان سالانه یک ملیون دالر بوده، رسیدن هر گیلن تیل تا محل مصرف در افغانستان ۴۰۰ دالر خرج بر می دارد. امریکائی ها تا حال یک هزار نفر در افغانستان کشته داده (۲۵ فبروری ۲۰۱۰، در حالیکه این رقم تا این زمان در عراق ۴۴۴۳ نفر می باشد).

بناءً هر آدم اندک هوشیاری با کمی تعقل درک کرده می‌تواند که اشغالگران امریکائی این همه پول و خون را برای زدن چند طالب و القاعده و یا آوردن دموکراسی بورژوائی برای افغان‌ها به مصرف نمی‌رسانند، بلکه به سادگی این را می‌رساند که امریکائی‌ها سال‌ها در افغانستان باقی می‌مانند.

امریکا برای ماندن دراز مدت در افغانستان، ضرورت به تدارکات خاصی دارد که همین اکنون روی دست گرفته و بی‌کوچکترین تعللی روی آنها کار می‌کند که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. **معاهده ستراتیژیک:** امریکا تا حال چند بار تلاش نموده که با دولت وابسته به خود در افغانستان معاهده ستراتیژیک به امضاء برساند. این معاهده یک بار توسط کرزی و بار دیگر به وسیله وزیر خارجه او (سپنتا) به امضاء رسید. در ختم امضای این معاهده برخی از مقام‌های امریکائی گفتند که امریکا برای ۹۰ سال در افغانستان باقی می‌ماند. این تمسکی است که امریکا برای حضور دراز مدت خود در بسیاری از کشورهای جهان از آن استفاده کرده و تا حال با ۸۰ کشور به امضاء رسانده است. افغان‌ها از گذشته نیز به یاد دارند که انگلیس‌ها چگونه با امضای «معاهده گندمک» افغانستان را «رسماً» اشغال کردند و شوروی طی معاهده‌ای با رهبران حزب دموکراتیک خلق به نام دفاع از مرزهای جنوبی خود به افغانستان تجاوز نمود.

۲. **پایگاه‌های نظامی:** تا چند ماه بعد که تعداد نیروهای امریکائی در افغانستان به ۱۲۷ هزار نفر می‌رسند و موازی با آن سلاح‌ها و مهمات پیشرفته تری وارد افغانستان می‌گردد، امریکا ضرورت به پایگاه‌های کلانی برای استقرار این نیروی عظیم دارد. این پایگاه‌ها در مناطقی گرفته می‌شوند که با ستراتیژی آسیائی امریکا خوانائی داشته باشد. امریکائی‌ها در حال گسترش میدان هوائی بگرام، میدان هوائی کندهار، میدان هوائی شیندند، پایگاه شوراب (منطقه‌ای مربوط به هلمند در کنار جاده عمومی کندهار- هرات)، پایگاه خوست و جلال‌آباد می‌باشند. بگنزیم ازینکه سفارت امریکا در کابل با بناهای غول‌آسایی که در این سال‌ها در آن اعمار شده، به شدت در حال وسعت یافتن است. چند ماه قبل امریکائی‌ها در جوار سفارت، ساختمان وزارت صحتیه را رسماً «خریداری» کردند. شایعاتی وجود دارد که به زودی مکروریان دوم را هم «خریداری» و ضمیمه این سفارت می‌نمایند. امریکائی‌ها در منطقه تخته پل در نزدیکی میدان هوائی کندهار در حال ساختن ده‌ها تانکر ذخیره تیل می‌باشند که هر یک ظرفیت یک صد هزار و حتی یک میلیون لیتر تیل را دارد.

با به قدرت رسیدن بارک اوباما برای طراحی این پایگاه‌ها ۵۰۰ انجنیر به افغانستان آورده شدند که بر ده‌ها مهندسی که قبلاً به افغانستان آمده بودند، افزود گشتند. میدان هوائی بگرام که حکم پایتخت امریکا را در کابل دارد، نیز در حال گسترش می‌باشد و به این صورت هیچ قرینه‌ای مبنی بر اینکه نیروهای امریکائی در سال‌های نزدیک از افغانستان خارج شوند به مشاهده نمی‌رسد. علاوه بر امریکائی‌ها، انگلیس‌ها نیز در صدد ایجاد پایگاه‌های بزرگی در هلمند می‌باشند. انگلیس‌ها بزرگترین قونسلگری را در هلمند ایجاد کرده که در آن نسبت به سفارت انگلیس در کابل جاسوسان بیشتری را به نام دیپلمات گماشته و رفت و آمد مقامات ارشد انگلیسی از کشور شان مستقیماً به این ولایت صورت می‌گیرد. سیاست جدید امریکا و انگلیس مبنی بر تقویت والی‌ها خارج از دایره حکومت مرکزی، جز در نظر گرفتن منافع اشغالگران به طور جداگانه چیز دیگری نیست که آن را در هلمند به روشنی می‌توان دید. اینکه المان‌ها در مزار، ایتالیائی‌ها در هرات، فرانسوی‌ها در کاپیسا، دنمارکی‌ها در فاریاب، هالندی‌ها در ارزگان و اشغالگران دیگر در ولایات دیگر افغانستان برای محکم کردن جای پای شان چه اقداماتی روی دست خواهند گرفت و امریکا به عنوان قدرت برتر چه سهمی برای شان قابل خواهد شد، در آینده باید دید.

۳. **پایگاه طبقاتی:** امپریالیزم امریکا و متحدان دیگر آن در افغانستان تلاش دارند که در قدم اول، بخش خصوصی را برای تقویت دلالتان بورژوازی کمک و حمایت کنند. زمانیکه این طبقه از نظر کمیت و کیفیت به جانی رسید که بتواند نظام وابسته را بچرخاند و مدیران آن قادر به کنترل و هدایت بخش های سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور گردند، امپریالیست ها به آرامی در پایگاه های شان برای اهداف منطقه ئی و استثمار طبقاتی آرمیده و بر عملکرد دولت دست نشانده نظارت خواهند کرد. ملاکان ارضی بخش دیگری ازین پایگاه است که در همگامی با دلالتان بورژوازی این وظیفه مقدس!! را به پیش خواهند برد. امریکائی ها در شرایط کنونی بیشتر بر بورژوازی دلالت و انگلیس ها بر ملاکان ارضی اتکاء کرده و ازین منظر میان این دو اختلاف وجود دارد. سران انجوها، تکنوکرات هائی از غرب آمده، برخی از سران حزب دموکراتیک پشت کرده به ریویزیونیزم شان در قطار فکری این دلالتان قرار دارند، اما بیشتر رهبران و قومندانان جهادی و سران طالب در قطار فکری ملاکان شریر ارضی قرار می گیرند که هر دو پایگاه امپریالیزم را می سازند. انگلیس ها بیشتر متمایل اند تا با حمایت ملاکان کوچک وارد معرکه شوند، اما امریکائی ها به عنوان یک قدرت برتر نه تنها بر بورژوازی دلالت سرمایه گذاری می کنند، که بخش اعظمی از ملاکان بزرگ و مخصوصاً ملاکان شریر تازه به دوران رسیده را در مشت خود دارند. سران تنظیم ها و بخش اعظمی از جنگسالارن خونریز درین کتگوری تشریح میشوند. اشغالگران امریکائی حضور دراز مدت شان را بر همین ها آباد می سازند و منطقی وجود ندارد که آنان را به محاکمه بکشند، جز حالاتی که فکر کنند یکی یا چند تائی شان از مصرف افتاده که باید به دور انداخته شوند.

۴. **دولت افغانستان:** در بسیاری از کشورهائی که به وسیله امریکائی ها اشغال شده و در آنها پایگاه نظامی دایمی ساخته اند، دولت سازی وقت نسبتاً درازی را در بر گرفته و طبق خواست های خود، دولت گوش به فرمانی را ساخته اند. این دولت ها با اینکه ظاهراً ارکان سه گانه را دارند و از منافع ملی نام می برند، اما در واقع بدون امر و نهی اشغالگران برگی را شورانده نمی توانند. این دولت ها مطیع و فرمانبردار بوده، تمام موضعگیری های شان در امور داخلی و خارجی، قراردادهای اقتصادی، انعقاد پیمان های نظامی، اقتصادی و غیره همه و همه به هدایت اشغالگران صورت می گیرد که باید در تمام آنها در قدم اول منافع اشغالگران رعایت گردد. این جریانیست که همین اکنون در کشور ما در حال تکوین بوده و تا زمانیکه این پروسه تکمیل نشود، اشغالگران در تمام زمینه ها مستقیماً عمل می کنند. در افغانستان موازی با پیشرفت این پروسه، نا امنی ها فروکش خواهد کرد و دولت یکدست ایجاد خواهد شد. این کار زمان می طلبد و نمی شود یکشبه به سر برسد، چیزی که برخی ها فکر می کنند، اشغالگران سردرگم شده و برای به میان آوردن آن ناتوان می باشند!!

۵. **اردو و پولیس:** در کنار چند مورد بالا، امپریالیزم امریکا در صدد ایجاد یک اردوئی نسبتاً قوی و فرمانبردار در افغانستان است تا بتواند چنان دولتی را حمایت و حرکت توده های مردم در مخالفت با این دولت را سرکوب و در نطفه خنثی نماید. اما ساختن چنین اردوئی برای امریکا به این زودی ممکن نیست، مخصوصاً که باید فرماندهان آن را چهارقاته بخرد و زیر فرمان خود داشته باشد. این پروسه در افغانستان آغاز شده و مورد مشورتی که به نام «c-eistica» یاد می شود و در کمپ «ایگل» مستقر می باشد، تمام کارهای ساختاری وزارت دفاع و داخله را زیر کنترل دارد و قدم به قدم آنها را برابر به نیاز خود سازمان می دهد و تغییر و تبدیلی های رده های بالا همه زیر نظر این مورد صورت می گیرد. امریکائی ها نمی خواهند به زودی این اردو را چنان قوی بسازند که روزی از کنترل خود شان خارج گردد. به این خاطر تا حال حاضر نشده که اردو پوشالی کنونی را به قوای هوائی مجهز سازند، زیرا امریکائی ها بر هیچ پیلوتی در افغانستان (چون اکثر شان در شوروی تحصیل کرده اند) اعتماد ندارند

و ۶۰ تن از افغانها را جهت فراگیری دانش هوائی و پیلوتی به امریکا فرستاده که تا حال دو سال از بودن آنان در امریکا می‌گذرد. دانش پیلوتی تا شش ماه به سر می‌رسد، اما اینان به خاطر یاد گرفتن کارهای غیر پیلوتی و اماله‌های سیاسی تا حال نگهداشته شده‌اند. امریکائی‌ها اکنون کاملاً بر فضای افغانستان مسلط‌اند و هیچ طیاره نظامی و غیر نظامی افغانستان بدون اجازه آنان بلند شده نمی‌تواند، زیرا تیل و مصارف آنان نیز توسط امریکائی‌ها و انگلیس‌ها پرداخته می‌شود. امریکائی‌ها زمانی این اردو را قوی می‌سازند که فرماندهان گوش به فرمانی در رأس آن قرار داده شوند؛ با یک اشاره کودتا کنند، بخشی از سرزمین خود را آتش بزنند و برای هر اقدامی از اشغالگران اجازه بگیرند. اردوی افغانستان تا حال به چنین جایی نرسیده، در میان صفوف این ارتش تا حال گرایش‌های تنظیمی، قومی و سمتی دیده می‌شود، برخی از افراد آن معتاد‌اند و اکثر سربازان و افسران آن از حضور اشغالگران در افغانستان ناراضی‌اند که این را امریکائی‌ها خوب می‌دانند. اما تلاش‌هایی از سوی امریکائی‌ها وجود دارد تا این اردو را به چنین «تربیتی» برسانند و تا آن زمان خود امریکائی‌ها کار نظامی در کوچه و بازار افغانستان را همچنان به دوش می‌گیرند و وقتی مطمئن شدند که اردوی مزدور دلخواه خود را ساخته، آن وقت با آرامش خاطر در پایگاه‌های خود لمیده و همه چیز را نظارت خواهند کرد، کاری که همین حالا در عراق در دست تکوین است. برای این ارتش منافع ملی و استقلال مفهومی نخواهد داشت و قومندانان آن زرخیز خواهند بود و هر تغییری در رده‌های بالا فقط با اجازه امریکائی‌ها صورت خواهد گرفت. مطمئناً برای رسیدن به چنین اردو و پولیسی، اشغالگران نیاز به وقت دارند و نمی‌شود در چند سال محدود به آن دست یابند.

۶. استخبارات: امپریالیست‌ها عموماً بر کار استخباراتی بیشترین اتکاء دارند. ایالات متحده که ۱۵ شبکه استخباراتی دارد، سازمان مرکزی سیا (CIA) و اف بی آی (FBI) آن در افغانستان به شدت فعال است. از چهارکشوری که اف بی آی در سطح جهان در آنها دفتر دارد، یکی افغانستان است. سازمان سیا در هر ماه مبلغ یک میلیون دالر در اختیار «امنیت ملی افغانستان» قرار می‌دهد و بخشی از آن را انتلجنس سرویس انگلستان حمایت می‌کند. در حال حاضر در افغانستان ۶۵ هزار جاسوس فعالیت دارند، اکثر از غرب آمده‌ها که بر چوکی‌های قدرت تکیه می‌زنند، در ارتباط با شبکه‌های استخباراتی امریکا قرار دارند. امریکائی‌ها می‌خواهند که فعالیت‌های استخباراتی در افغانستان چنان بالا برود که هر لحظه از هر حرکتی با خبر شوند و با این جاسوسان اطلاعات منطقه را نیز تحت پوشش قرار دهند، کاری که به شدت جریانی دارد و عموماً جوانان پسر و دختر را زیر نام بورس‌های یکساله و چندساله به امریکا و انگلیس برده، برای شان ماستری «روابط بین‌المللی» را درس می‌دهند و به این ترتیب از میان شان برای خود خبرچین انتخاب کرده و زیر پرورش بعدی قرار می‌دهند. تعدادی از افغان‌ها به عنوان همکار و ترجمان با نیروهای امریکائی در پایگاه‌های شان نیز کار می‌کنند، اکثر اینان خود را امریکائی می‌دانند تا افغان. برخی از گروه‌های افغان را امریکائی‌ها مستقیماً مسلح کرده و معاش می‌دهند و عملیات نظامی را توسط آنان اجراء می‌کنند. گروه «شاهین» در شرق و گروه کماندوئی «الماس» در مرکز که از امکانات بسیاری برخوردار بوده و با تمام قواء از حضور امریکائی‌ها در افغانستان دفاع می‌کنند. گروه «الماس» در تمام عملیات‌ها، سپیشل فورس امریکائی‌ها را همراهی کرده و به یک اشاره هر تعداد افغانی را که دل امریکائی‌ها بخواهند می‌کشند. این وطنفروش‌ترین نیروئی است که تا حال از سوی امریکائی‌ها پرورش یافته است. تعدادی از افغان‌ها در انجوها و ده‌ها مؤسسه دیگر خارجی کار می‌کنند، در کمپنی‌های امنیتی استخدام می‌گردند و در خدمت خارجی‌ها قرار می‌گیرند. تمام اینان در برابر حضور امریکائی‌ها در ملک شان نه تنها حساسیتی نشان نمی‌دهند، بلکه بر این حضور با گوشت و پوست صحه می‌گذارند. اکثر اینان عوامل مستقیم و

غیر مستقیم امریکا بوده و در درازمدت از اشغال کشور شان حمایت می کنند. بالاخره این سرمایه گذاری معنای آن را می دهد که امریکائی ها به زودی از افغانستان نمی برآیند.

۷. ابزارهای دیگر: امریکائی ها تلاش دارند که برای صحنه گذاردن بر حضور درازمدت شان به ابزار معنوی مثل دموکراسی، پلورالیزم، برابری حقوق زن و مرد، آزادی رسانه ها، آزادی بیان، انتخابات، قانون مداری، بازار آزاد، حقوق بشر و غیره پناه ببرند و این ابزارها را در قالب نهادهای جامعه مدنی، احزاب سیاسی (برخی ازین احزاب عضو نهادهای جامعه مدنی اند)، کمیسیون های حقوق بشر، یوناما و غیره ارائه دارند. امپریالیست های امریکائی با علم نمودن این ابزار که بیشتر مورد پسند اروپائی هاست، نه تنها تشکلات استحاله یافته از حزب دموکراتیک خلق، تنظیم های وطن فروش و تکنوکراتهای غرب زده را رام نموده، که برخی از سازمان های وابسته به جنبش شعله ای را که افتخارات بزرگی داشته نیز تسلیم نموده اند و حال که قرار است این احزاب با ده هزار تذکره بار دیگر در وزارت عدلیه دولت پوشالی ثبت و راجستر شوند، خرد و بزرگ اینان شب و روز به دنبال جمع آوری تذکره و بازی دادن و به میدان تسلیم طلبی بردن مردم زیر نام ساختن حزب قانونی و بی ایدئولوژی و در نهایت به دنبال خم کردن گردن های پر افتخار روشنفکران انقلابی به پای اشغالگران امریکائی می باشند و یا به قول رفیقی از جنبش چپ، تلاش دارند «شیر دیروز را به دم خر امروز ببندند» و از مدالگیری و جیره خواری محروم نشوند. ساختن چنین احزابی جز مهر گذاشتن بر اشغال و به رسمیت شناختن دولت پوشالی چه چیزی بوده می تواند؟ فعالیت چنین احزابی برای استقرار دایمی اشغالگران ضروری است و چون برخی از سازمان های تسلیم طلب، منحرف و مدالگیر شرمک دارند که مستقیماً با ایالات متحده یعنی سر کرده اشغالگران در پیوند قرار گیرند (گرچه مدال های آن را می گیرند) و خود امریکائی ها هم با تجاری که دارند این حساسیت ها را درک کرده، به این خاطر در تقسیمات وظایف امپریالیستی اشغال کشور ما، وظیفه به دام انداختن سازمان های انقلابی و قلابه بند نمودن شان را چنانچه از شواهد و قراین بر می آید، به اشغالگران ایتالیائی سپرده تا دست شفقت اروپائی های شفیق، بر سر شان کشانده شود و فندهای کلان را به آنان بپردازند و تا هستند تسلیم و سر بزیر کار کنند. این احزاب در نظام های «دموکراتیک» امریکائی باید یا پوزیسیون و یا اپوزیسیون باشند، از داشتن ایدئولوژی انکار کنند و با طعنه و پوزخند سازمان های انقلابی را ایدئولوژیک نامیده و با تمام مخالفت های ظاهری هرگز دشمن نظام حاکم نبوده، کوشش می کنند که برای تثبیت هویت حزب قانونی با مدارا با نظام برخورد کنند. این احزاب در مبارزات سیاسی (انتخابات) شرکت می کنند و به تمثیل دموکراسی بورژوائی می پردازند، چون رسمی و قانونی اند پس اعتراضات و اکیسیون های شان هم قانونی بوده، از این چارچوب پا فرا تر نمی گذارند. اعضای شرکت کننده این احزاب که در این چند سال با فساد تنظیم ها شکل گرفته، حزب را بیشتر لقمه چربی می دانند که در مواقع معین چیزی به دامن شان بریزد، هدف از عضویت درین احزاب هم همین است. این احزاب با امکاناتی که دارند، تذکره و فورمه را به زور از مردم فقیر ما جمع آوری کرده و یا با دادن چند سیر گندم آنان را می فریبند و به این صورت به خرید عضو می پردازند و در اکیسیون ها، آدم های کرائی را به کابل می آورند. جمع آوری ده هزار کارت به هیچوجه پایه مردمی این احزاب وطن فروش را نشان نمی دهد چون در نهایت حزب سازی یکی از ابزار امریکا برای مساعد ساختن حضورش در افغانستان و در دادن جنگ زرگری میان آنها و تهی کردن شان از ایدئولوژی انقلابی می باشد، توقع خدمت به توده ها از چنین احزاب پستی، توهین به توده ها و مردم افغانستان می باشد.

۸. تمسک اشغال: در طول تاریخ هر امپریالیستی وقتی اقدام به اشغال کشوری نموده، قبل از آن برای خود تمسک و دستاویزی عنوان کرده و بعد به اشغال پرداخته اند. شوروی در ۱۹۷۹ تهدید مرزهای جنوبی خود را تمسک

قرار داد و به اشغال افغانستان پرداخت. امریکا برای لشکرکشی به عراق در ۱۹۹۱، تسخیر کویت را بهانه گرفت و در ۲۰۰۳ سلاح های کشتار جمعی صدام را تمسک قرار داد و آن کشور را به اشغال کامل خود درآورد، چیزی که تا آخر قادر به اثبات آن نشد. امریکائی ها برای اشغال افغانستان یازده سپتمبر، القاعده و طالبان (تروریسم بین المللی) را بهانه نمود (دلایل و قرائین بسیاری وجود دارد که در پشت حادثه ۱۱ سپتمبر سازمان سیا قرار داشته است) و آرام آرام اشغال کشور ما را تکمیل کردند.

امریکائی ها که خود در ده سال (۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲) زمینه آمدن اعراب به پاکستان و جنگیدن در برابر ارتش شوروی را مساعد ساختند، بالاخره از درون این اعراب ناراضی القاعده شکل گرفت و اسامه به عنوان رهبر القاعده ظهور کرد. اسامه ظاهراً زمانی مخالف امریکا و عربستان سعودی شد که نیروهای امریکائی بعد از حمله عراق به کویت جهت «حفظ امنیت» عربستان سعودی فرستاده شدند و باید همینطور می شد، ورنه امریکائی ها بدون دشمنی با القاعده چگونه می توانستند این همه پایگاه بسازند؟ عملیات این سازمان به ضد امریکا در 1998 در پایتخت های کینیا و تانزانیا آغاز گردید که منجر به قتل دو صد امریکائی شد و همان بود که اعضای القاعده مورد پیگرد امریکا و متحدان آن و نیروهای امنیتی عربستان سعودی قرار گرفتند. این درست زمانی بود که کار فروپاشی اتحاد شوروی چند سال قبل به اكمال رسیده بود و ابرقدرت خونخوار امریکا برای به گردش نگهداشتن زرادخانه های تسلیحاتی اش به دنبال دشمن فرضی می گشت که هم دُمش زیر پای خود او باشد و هم قادر به انجام عملیات بیرحمانه ای گردد که همه را بترساند. و این دشمن فرضی چیزی جز القاعده نبود که در تمام نقاط کره زمین «حضور» دارد و امریکا هر لحظه می تواند کشوری را با تمسک به آن تهدید نماید.

ایالات متحده امریکا برای پیشبرد اهداف بعدی اش باز هم به دولت مزدورش در پاکستان توسل جست و با هماهنگی کامل، قادر به جا به جایی نیروهایش در این منطقه گردید. یازده سپتمبر که در آن شاخ های امریکا پرید، طرحی از سوی سازمان سیا بود که شواهد و قرائین زیر این ادعا را تأیید می کند:

- بیلوت های القاعده چگونه طیاره های مسافربری را از چند میدان هوایی در امریکا در یک وقت ربودند و چگونه از موانع شدید امنیتی گذشتند. این کار بدون همکاری نیروهای امنیتی امریکا ناممکن بود.
- در این روز بخش بزرگی از کارکنان یهودی مرکز تجارت امریکا به کار نیامدند که باید اطلاع قبلی داشته بوده باشند.
- یک عکاس امریکائی که از سوی وزارت دفاع در نقطه صفری از این منطقه برای گرفتن عکس های اضطراری از مدت ها مستقر بود، بعد از آن که ۱۷ رول فلم را ثبت کرده و بعد به ارجنٹاین گریخت، می گوید که سازمان سیا جهت اخذ این فلم ها و انکار او از استرداد آنها دو بار وی را شکنجه داده، اما او می خواهد با این تصاویر به اثبات برساند که این کار سازمان سیا بوده و مدعی است که در مجاورت این برج ها یک ساختمان یازده طبقه ای مربوط سازمان سیا بود که از آنجا این عملیات رهبری می شد و چند روز بعد به وسیله سیا منفجر گردید تا اسناد آن به دست هیچکس نیفتد.
- یک عسکر فرانسوی که در نبرد توره بوره شرکت نموده بود، اذعان داشت که اسامه در تیررس او قرار داشته، اما یک افسر امریکائی مانع چکاندن ماشه تفنگش شده است.
- امریکائی ها امکانات بسیار پیشرفته استخباراتی دارند و علاوه بر آی اس آی (ISI) پاکستان تمام امکانات خود را درین کشور در اختیار سیا قرار داده و بزرگترین مرکز سیا در اسلام آباد قرار دارد، اینکه با چنین امکاناتی دو

سازمان مشهور و مخوف جهانی، چگونه اسامه بن لادن، ایمن الظواهری و ملا محمد عمر می توانند در پاکستان پنهان شوند، برای کسی قابل قبول نیست و همه به این باورند که اینان در کنترل مستقیم سیا قرار دارند.

- وقتی قرار شد که ارتش پاکستان بر وزیرستان، مهمترین پایگاه القاعده حمله کند، در ظرف چند هفته از ۲۶ هزار نیروی القاعده، ۲۵ هزار آن از طریق دریا به یمن رفتند، یمنی که از سال ها به اینسو امریکا خواهان استقرار نیرو در آن می باشد تا از یکسو بر عربستان سعودی و از سوی دیگر بر تنگه باب المندب و کانال سوئز نظارت داشته باشد و گویی که ستراتیژیست های امریکائی با سران القاعده یکجا این تصمیم واحد را گرفته باشند که در یمن جابه جا گردند. در پنج بار عملیاتی که دولت یمن در نزدیک صنعا بر پایگاه القاعده انجام داد، ناموفق بود و اکنون طیاره های بی پیلوت امریکائی بر مواضع القاعده در یمن حمله می کنند که تا حال چند بار دولت یمن تلویحاً از امریکا خواسته تا نیروهایش را به یمن بفرستد. با رفتن القاعده به شرق میانه اکنون تلاش وجود دارد که لشکر طیبه جانشین القاعده شود که هم حساسیت اعراب را کم سازند و هم القاعده وظیفه اش را در شرق میانه به سر برساند. این دشمن نامرئی بعد از یازده سپتمبر برای امریکا زمینه پایگاه سازی در عربستان سعودی، عراق، کویت، قطر، آذربایجان، ترکمنستان، ازبکستان، افغانستان، پاکستان، تاجیکستان و قرغیزستان را مساعد ساخت و همچنان باعث شد که ناوگان دریائی بزرگ امریکا به بهانه پشتیبانی از عملیات ضد تروریستی، در بحر هند جابه جا گردد.

- امریکائی ها برای گستراندن جنگ به شمال افغانستان به وسیله طیاره های خود نیروهای طالب را به کندز، بغلان و فاریاب پیاده می کردند که آن را نه تنها والی های این ولایات، که خود کرسی هم تأیید کرد و همچنان کانتینرهای سلاح و مهمات را به قومندانان طالب می رساند که یکی آن در قلات افشاء و سر و صدای بسیاری را خلق کرد. چند تن از افسران اردوی افغانستان می گویند که از همان امکانات لوژستیک که ما برخورداریم، طالبان نیز برخوردار بوده که تا حال از چند سنگر طالبان عین امکانات به وسیله نیروهای اردوی افغانستان به دست آمده است. معلوم می شود که نیروهای امریکائی و انگلیسی هر دو طرف را برادروار!! تسلیح و تمویل می نمایند و می خواهند این تمسک نخواست و برای مدت ها این جنگ ادامه یابد.

با توجه به موارد بالا، امریکا برای استقرار دایمی در افغانستان نیاز به زمان دارد، به این خاطر باید ابزاری در دست می داشت که آرام آرام چنین بستری را برایش مهیا می کرد و کسی هم بر حضور آن اعتراضی نمی داشت. سازمان مخوف القاعده چنین حضوری را برای تشکیل پایگاه های آسیائی و طالبان برای تشکیل پایگاه های آن در افغانستان مهیا ساخت. امروز امریکا ضرورت وجودی طالبان و طالبان ضرورت حضوری امریکا را در این منطقه تأمین می کند و به این صورت یکی لازم و ملزوم دیگر است.

طالبان که زمانی به وسیله انگلیس، امریکا، عربستان سعودی و پاکستان زاده شد و معجزه آسا القاعده را به خود چسباند و افرادی در رأس این جریان قرار گرفت که برای مردم هیچ ولسوالی شناخته نبودند و همین ناشناخته ها بعد از دو سال قادر شدند که بیش از ۹۰ درصد افغانستان از جمله کابل را به تصرف خود درآورند، باید در مشت نیرومندی قرار می داشتند. این رهبران عبارت بودند از ملا عمر، ملا ربانی، ملا محمدحسن، ملا برادر، ملا کبیر، ملا متقی، ملا متوکل، ملا جمال، ملا احسان الله، ملا نیازی، ملا عبدالرزاق، ملا ترابی، ملا خیرالله، ملا دادالله، ملا محمدغوث، ملا حکیم مجاهد، ملا بورجان، ملا عبدالله، و ملا محمدرسول که از میان اینان از زمان ظهور شان تا حال ملا بورجان، ملا احسان الله، ملا ربانی، ملا دادالله و ملا حسن کشته شده اند. ملا محمدغوث، ملا خیرالله، ملا کبیر، ملا ترابی و ملا برادر دستگیر و به امریکائی ها تسلیم داده شده و ملا متوکل با ملا مجاهد و ملا ضعیف

تسلیم دولت کرزی شدند و از آن همه رهبر فقط ملا عمر، ملا عبدالرزاق، ملا عبیدالله، ملا نیازی، ملا متقی، ملا جمال و ملا محمدرسول ماندند که طالبان را رهبری می کنند. اینکه این تحریک با این همه ضربه ای که چشید و از ۱۹ تن اعضای رهبری آن فقط ۷ نفر باقی ماند و بالاخره بار دیگر سازماندهی شد و این جنگ بسیار گسترده اکنون به طور اتوماتیک به پیش برده می شود، این پرسش ها را مطرح می سازد که طالبان از چه جایی تمویل گشتند، چگونه تسلیح شدند، این همه لوژستیک چگونه برای شان آماده شد، چه کسانی برای اعضای رهبری و قوماندانان ارشد شان مخفیگاه تهیه نمودند، این همه افراد انتحاری و وسایل پیشرفته انتحار و انفجار را چه کسانی از کجا تهیه کردند، تغییر در رهبری کل تحریک و جابه جایی قومندانان چگونه سازماندهی می شود، شورای کویته چگونه عمل می کند، مناطق عملیاتی چگونه تشخیص می گردد، ارتباط میان مناطق، قومندانان و رهبران طالبان چگونه تنظیم می گردد و ده ها مورد دیگر که برای همه گنگ و سؤال برانگیز است. اما آنانی که با شگردهای امپریالیست ها و رژیم های مزدور شان آشنائی دارند این را خوب می دانند که در پشت سر طالبان سازمان های بسیار پیچیده، مخوف و با تجربه ای چون سیا، انتلجنس سروس و آی اس آی پاکستان قرار دارند که چنین جنگی را هدایت و رهبری می کنند و با آن منافع تمام دست اندرکاران برآورده می شود.

اما اینکه پاکستان به قول برخی ها امریکا را بازی می دهد، جز ساده اندیشی و سطحی نگری چیز دیگری نیست. پاکستان از افغانستان به رسمیت شناختن خط دیورند و استفاده تجاری و بازار زیردستی را می خواهد و امریکا می خواهد تا این غایله میان افغانستان و پاکستان جاری باشد و پاکستان طالبان را حمایت کند و جنگ در افغانستان برای مدت ها دوام بیاورد تا امریکا به اهدافش دست یابد. در این جا منافع پاکستان و امریکا کاملاً تلاقی می گردد که اگر چنین هم نمی بود پاکستان به عنوان یک دولت پوشالی و وابسته نمی توانست، از آنچه امریکا می خواهد سرپیچی کند. پاکستان در کنار امریکا قادر به دستیابی به طیاره های پیشرفته فانتوم و حتی سلاح اتمی شد و در حال حاضر آن کشور را با دستگاه های هدایتگر بم های لیزری مسلح می سازد. پاکستان سال ها چون سگ پاسبان منافع امریکا در جلوگیری از نفوذ شوروی به جنوب عمل کرد و یکی از رأس های مثلث دفاع امریکا از بحر هند نامیده می شد. بعد از فروپاشی رژیم شاه در ایران، تمامی اسناد سازمان سیا به اسلام آباد انتقال داده شد و اکنون هیچ تغییری در پاکستان بدون رأی و نظر امریکا و در قدم دوم انگلیس صورت گرفته نمی تواند. تمامی جنرالان پاکستانی در امریکا و انگلیس تحصیل می کنند و گوش به فرمان امریکائی ها هستند. ۲۷ درصد سرمایه گذاری های خارجی پاکستان در کنترل امریکا و ۲۵ درصد در کنترل انگلیس ها قرار دارد.

به این صورت کنترل پاکستان و آی اس آی بر طالبان در حقیقت کنترل امریکا بر آنان است و اینکه چرا در شرایط حساسی که کرزی، انگلیس ها و سعودی ها به دنبال مذاکره و مصالحه با طالبان اند، پاکستانی ها شاه کلید طالبان یعنی ملا برادر را دستگیر می کنند، کسی که تمایل به مذاکره داشت و امریکا ظاهراً در بدل آن برای پاکستانی ها ۳۹۴ میلیون دالر پرداخت و نشان داد که امریکا هنوز برای ریشه کن کردن و یا به قدرت آوردن طالبان بر صحنه نیاز به زمان دارد و در تحلیل نهائی کسی غیر از امریکا و چوبدستش پاکستان قادر به همچو مصالحه ای بوده نمی تواند.

امریکا هنوز ۳۰ هزار نیروی دیگرش را به افغانستان نیاورده و برای این آوردن، عملیات مارجه (منطقه کوچکی در جنوب ولسوالی نادعلی) را با ۱۵ هزار نفر به راه انداخت تا اینطور به جهانیان بگوید که وقتی برای تصرف مارجه ۱۵ هزار نیرو کار است، پس برای شکست طالبان هنوز هم به نیروی بیشتر امریکائی ضرورت است،

ورنه امریکائی ها با نیروی ۱۵۰۰ نفری قادر شدند ولایت پر آشوب لوگر را که محل مهم فعالیت طالبان و حزب اسلامی بود، در دو ماه رام کنند.

با توضیحات بالا روشن می گردد که نزد امریکائی ها در اشغال افغانستان، هیچ سردرگمی وجود ندارد و کارها بر همان ستراتیژی از قبل تعیین شده پیش می روند. این فقط افراد ناآگاه، ساده و کم معلومات اند که با ندیدن تمام جوانب اشغال، عوض اینکه ناآگاهی های خود را اصلاح کنند، اشغالگران را بدون طرح و برنامه می دانند و می خواهند این فکر ملانصرالدینی را بر دیگران هم بقبولانند. امریکا برای حضور درازمدت آمده تا از یک طرف از این طریق به کنترل کل منطقه بپردازد و از سوی دیگر با تمام هست و بود خود، افغانستان را نیز چپاول نماید. افغانستان در سیاست های قاره ئی امریکا فقط یک نقطه است و آن هم نقطه بسیار با ارزش که می خواهد حداقل ۹۰ سال آن را در مشیت خود داشته باشد، ورنه سرکوب جریان بی بنیاد و فاشیستی مثل طالبان برایش از خوردن یک قورت آب هم آسانتر می باشد (طالبان نیروئی به شدت ضد مردمی و جاهلی می باشد که مورد حمایت اکثریت مردم افغانستان قرار ندارد). این رسالت و اصالت نیروهای انقلابی است که با ساختن حزب پیشاهنگ از طریق راه محاصره شهرها از طریق دهات تمام اشغالگران را برانند و بر ویرانه های اشغال، دیکتاتوری پرولتاریا را برپا دارند، کاری که در ویتنام صورت گرفت و تا آن زمان افغانستان هرگز ویتنام نخواهد شد، ورنه تجارب اشغال در کشورهای دیگر و خود افغانستان نشان می دهد که غارتگران در ابتداء به فتح و استحکام خود می اندیشند و بعد در پی اهداف ستراتیژیک شان بر می آیند؛ چیزی که در افغانستان به طور سیستماتیک جریان دارد.

مرگ بر امپریالیزم

در راه سوسیالیزم، به پیش

سازمان انقلابی افغانستان

۷ حوت ۱۳۸۸